



گاهنامه دخترانه دانشجویی

گاهنامه دخترانه دانشجویی کانون شعر و ادب
دانشگاه تبریز- سال اول- شماره اول- زمستان ۱۴۰۲

● مصاحبه با جوان‌ترین بانوی عضو هیئت علمی
دانشگاه تبریز

● طنزهای خوابگاهی شما

● طنزهای خوابگاهی از نگاه دروبین

● شعر و نثر ادبی

و...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شنانامه نشریه

گاهنامه دخترانه دانشجویی کانون شعر و ادب

دانشگاه تبریز

سال اول | شماره اول | زمستان ۱۴۰۲

صاحب امتیاز : کانون شعر و ادب

شماره مجوز : ک.ن.ت ۱۱۴/۷

تاریخ اخذ مجوز : ۱۴۰۲/۰۸/۱۷



مدیر مسئول زینب حبیبی



سر دبیر زهرا زارعی

محسن اصولی شجاعی

طراح و صفحه آرا

مهدیه تکراری، زینب حبیبی،

مریم رضایی، زهرا زارعی،

لیلا زینال زاده

اعضای هیئت تحریریه

(به ترتیب حروف الفبا)

استاد مشاور نشریه : ابراهیم قبله آرباطان

فهرست



۵ سخن سردبیر

۶ درد دل دخترانه

۸ گپ و گفتگو با جوان‌ترین
خام هیئت علمی دانشگاه تبریز

۱۲ زیباترین جمله، متن و بیت شعری
که معمولا با خود زمزمه می‌کنید؟

۱۳ بخش طتر

۱۵ زندگی خوابگاهی

۱۶ سوسک خان!

۱۷ هم اتاقی

۱۸ عکس از دوربین شما

۲۰ طتر از نگاه دوربین شما

۲۲ صفحه شعر

سخن سردیر

سلام مخاطبان عزیز دخترانه دانشجویی دانشگاه تبریز
دلم برایتان بگویم که ما جمعی از دانشجویان دختر دانشگاه تبریز نشستیم و فکر کردیم و دیدیم که جای یک نشریه دخترانه ی فرهنگی و هنری و ادبی، خالی است. برای همین تصمیم گرفتیم دست به دست هم بدهیم و یک یا علی بگوییم و کار را شروع کنیم.

تمام مطالب ما، حرف های شما عزیزان است. شما دانشجوی خانمی که عکس های خوب می گیری. طنز و متن ادبی خوب می نویسی. شعر و داستان می گویی. دغدغه ی دانشجویی داری. مطلب نابی داری که ما مشتاق نوشتن آن هستیم و... خلاصه، همه ی مطالب متعلق به شما عزیزان است.

بی ریا و رنگ و بهانه؛ آمده ایم در کنارتان باشیم و از بودنمان در دانشگاه تبریز، خاطرات خوبی در قالب این ویژه نامه بسازیم که حال دلان خوب بشود. پس، اگر مطلبی دارید که حس می کنید، به درد ما می خورد و بچه ها از خواندنش لذت می برند، باراهای ارتباطی ما در ارتباط باشید. همین قدر ساده و همین اندازه کم نوشتیم که بدانید، ما می کوشیم تا شما دلتان شاد شود.

با احترام؛... زارعی، سردیر گاهنامه
دخترانه ی دانشجویی دانشگاه تبریز





درد دل دخترانه

زهرا زارعی

در اولین روز رفتنم به دانشگاه استرس داشتم، اینکه من به دانشجویی صفر کیلومتر چجوری قرار است بروم به جایی که هیچگونه آشنایی، نه با مکانش نه اشخاصش دارم. خلاصه که موقع رفتن سر رسید و من با کلی استرس، شور و هیجان خودم را آماده رفتن به اولین کلاس درس کردم. اینم بگم که در اینجور مواقع باید خجالتی بودن را کنار گذاشت و به ذره زرنگی به خرج داد. داشتم می‌گفتم: چند دقیقه اول مات و سرگردان دور خودم می‌چرخیدم و بالاخره خجالت را کنار گذاشتم و از یکی دو نفر پرس‌وجو کرده و محل کلاس مورد نظر را پیدا کردم. و رفتن دیدم که قبل من چند نفر در کلاس حضور دارند به خودم خندیدم چون طبق عادت من که همیشه در مدرسه هم داشتم زودتر باید در کلاس حاضر می‌شدم. دیدم اینجا هم عجل بودم یا شاید بگم آن تایم بودن برام از همون کلاس اول ابتدایی، برام مهم بوده است. به چیز دیگه هم فهمیدم در مورد شباهت دانشگاه با مدرسه اونم این بود که هم در مدرسه و هم در دانشگاه درس می‌پرسند در حالیکه تصور من از دانشگاه، رفتن به کلاس و گوش دادن یا ندادن به حرفای اساتید بود

حضور در دانشگاه و دانشجو بودن از بهترین مراحل زندگیست که نه تنها باعث می‌شود سواد علمی فرد افزایش یابد بلکه موجب می‌شود که فرد دانشجو ویژگی‌هایی مثل مستقل بودن، توانایی کسب مدیریت مالی، چگونگی برخورد با افراد مختلف، طرز معاشرت با دوستان و همکاران را کسب کند و بتواند در جامعه حضور فعالی داشته باشد. البته بباندا که رفتن به دانشگاه هم، دغدغه‌ها و مشکلات خاص خودش را در سر راه دارد. بعنوان مثال یکی از پر استرس‌ترین و مشکل‌ترین مانع، عبور از سد کنکور سراسری است که با توجه به شرایط روز به روز با تبصره‌ها و ماده‌های مختلف به روز رسانی می‌شود که اگر از این سد بتوان عبور کرد، تازه با چالش‌های جدیدی روبه‌رو خواهیم شد که برای من به شخصه، چالش‌های پر استرسی محسوب می‌شود حالا شاید افرادی باشند که در مقابله با این‌گونه استرس‌ها، راحت برخورد کنند. من یکی از این چالش‌ها را در با مثال شرح می‌دهم، که برایم در بدو اولین روز ورود به دانشگاه رخ داد.



اما الان که نگاه میکنم میبینم نه
اینطور یا هم نیس اساتید
درس می‌پرسند، بیشتر از

شخصی و عمومی، دوستی‌ها (باب
یا ناباب)، تلخی‌ها، آشنایی با اشخاص
جدید و... را هم می‌توان کسب کرد.
دانشجو بودن یکی از راه‌های بلند
زندگی کردن است به شرط آنکه بدانی
هدف‌ت از دانشگاه رفتن چیست و به
کجای خواهی برسی. بنابراین هیچ‌وقت
خسته نشو و گام‌هایت را کوتاه کوتاه اما
با اطمینان و قاطع بردار.

سه جلسه غیبت داشته باشی از
درس حذف می‌کنند و کلی چیزای
دیگه.
آخرین سختم در رابطه با دانشگاه و دانشجو
بودن این است که: دانشگاه رفتن بخاطر
کسب علم و دانش در یک حیطه خاص
با کسب یک مدرک معتبر نیست
بلکه در کنار آن یک سری تجربه‌های

دانشجو شده ام به شرط شب بیداری هام
اندک امیدی داشتم به این زجر کشیدنهام
در وقت گرفتن کتاب و جزوه به دستم
نمی‌دانم چرا هیچو مستان، مستم
در یک دست گوشی و در دست دیگر خودکار
خسته ام از داشتن یک ذهن مریض و بیکار
گهی در پی رهایی از دلتنگی‌های خوابگاه
در آخر رسم به خوابیدن‌های گاه و بیگاه
جزوه می‌نویسم با هزارویک دلایل
افسوس خاک می‌خورند این همه علایق

گپ و گفتگو با جوان ترین خانم هیئت علمی دانشگاه تبریز

از قطر کتاب تعارفات که کم کنیم، می رسیم به اصل مطلب. از آنجا که سعی تیم ما، ثبت ناب ترین ها و بهترین ها برای دنیای زیبای نگاه شما دانشجویان است، آمدم ببینیم جوان ترین و کم سن ترین خانم هیئت علمی دانشگاه تبریز کدام بزرگوار است. راستش، این موضوع برای تیم تحریریه جذاب می آمد، اینکه سوالاتی از جنس دخترانه های دانشجویی از ایشان داشته باشیم و لحظاتی از جنس صمیمیت و لبخند را رقم بزنیم. خلاص، گشتیم و گشتیم تا رسیدیم که به خانم دکتر مینا صیدی اسفیلان، همین قدر ساده و صمیمی، انشاالله که خوششان بیاید و با انرژی های مثبتی که به ما می دهید، برای ادامه راه، دلگرم مان کنید...

سلام، لطفا خودتان را به صورت مختصر معرفی کنید.



بنده مینا صیدی هستم، فارغ التحصیل رشته مهندسی نفت، دوره های لیسانس، کارشناسی ارشد و دکترای خودم را، هر سه تا مهندسی نفت خواندم. البته، گرایش کارشناسی ارشد و دکترای من، مخازن هیدرو کربنی بود. ضمن آنکه، دوره های کارشناسی و کارشناسی ارشد را در دانشگاه شریف تهران و دکتری را در دانشگاه صنعتی سهند خواندم. در مقطع ارشد بودم که ازدواج کردم و چون خودم تبریزی بودم و همسر هم اهل این منطقه بود، برای دکترا، دانشگاه سهند، تنها دانشگاه رشته نفت را انتخاب کردم. در سال سوم دکتری، فرزند اولم به دنیا آمد و بعد از اتمام دکتری، بلافاصله جذب هیئت علمی دانشگاه تبریز شدم.



دختر بودن چه حسی دارد؟



شاید بهتر باشه سوال رو اینجوری پیرسیم: اینکه من دخترم، نسبت به این قضیه چه حسی دارم؟ از نظر من، دختر ها در جامعه بیشتر آسیب پذیر هستند و گاهی این حس آسیب پذیر بودن، ممکن است آدم را اذیت کند، من خودم ۶ سال در خوابگاه تهران، دور از خانواده زندگی کردم. مثلاً در رفت و آمدها، زمان هایی بود که دیروقت به تریمینال می رسیدم و یا به تاریکی می خوردم که این حس آسیب پذیری برای دختری بیشتر از پسرا است. ولی خوب، دختر بودن هم خیلی حس قشنگی است. به نظر من، دخترها عشق رو خیلی بهتر می فهمند و درک می کنند؛ دخترها بهتر عاشق می شوند و این پارامتری است که ارزشش خیلی بالاست و به راحتی نمی شود برایش ارزش گذاری کرد.



چطور به نقطه ای که الان هستیم رسیدیم؟



اگر توی دنیا یکی هست که یک راهی را رفته است. پس من نیز می توانم؛ چون او هم یک انسان بوده و من هم یک انسان هستم و این باور که من می توانم. به دنبالش تلاش را ایجاد می کند و نتیجه را به دنبال می آورد. و صد البته فراتر از همه این ها لطف و عنایت خداوند هست که خیلی چیزها را که آدم با حساب و کتاب خودش نمی تواند به آن ها برسد. ولی اگر به خدا توکل کنید. برایتان رقم می زند؛ هرچند که در ابتدا بهتر بودن آن کار به نظرتان نیاید. ولی بعداً خواهید فهمید.



دانشگاه تبریز چه خوبی هایی برای ما دختران دارد؟



با اینکه من حدود پنج شش ماه است که وارد دانشگاه تبریز شده ام. در نتیجه خیلی آشنایی خاصی ندارم. ولی اگر کلی بخواهم بگویم. وارد دانشگاه شدن یک موقعیت خاص است که می شود از آن خیلی بهره برد. هم فضا. فضای علمی است؛ یعنی شما در کنار تحصیل علم. یکسری فعالیت های اجتماعی و فرهنگی هم انجام می دهی و مزیتش این است که طرف حساب شما. از جنس خودت و در فاز علم هستند و می توانید توشه های خیلی خوبی را از دانشگاه برای خودتان بگیرید.



اگر دوباره برمی گشتید و دانشجویی شدید. کدام کار را انجام دادید. که انجام نمی دادید و کدام کار را انجام ندادید. که انجام می دادید؟



اگر دوباره به دوران دانشجویی برمی گشتم. در انتخاب هم اتاقی هام خیلی دقت می کردم. با اینکه من مشکل خاصی با هم اتاقی هام نداشتم. ولی می شد بهتر از این هم باشد. وقتی که اختلاف در عقاید و فرهنگ ها وجود دارد. نه شما از بودن با آنها لذت می برید و نه آنها از بودن با شما؛ ولی اگر از جنس خودتان باشند. برایتان خیلی راحت تر است. بنابراین؛ من اگر به دوران دانشجویی برمی گشتم. در انتخاب هم اتاقی هایم و سواست بیشتر به خرج می دادم.



توصیه تان برای اینکه بهترین استفاده را از دانشگاه ببریم؟



اگر ترم اول هستید. اول آیین نامه های آموزشی را یک بار بخوانید؛ چون یک سری مطالبی هست که وقتی بعداً می فهمید. می گویند کاش اول کار این را می فهمید؛ مثلاً در مورد معدل ...

اگر اول کار مطلع شوید بهتر می توانید در این راستا تلاش کنید و اهداف علمی بهتر برایتان تعریف می شود و مسئله دیگر اینکه خودتان را فقط محدود به مطالعه رشته خودتان نکنید؛ چون این دوران بهترین دوران زندگی شماست. پس به طوریک بعدی نباشید و فقط در درس غوطه ورنشوید. درس با اینکه مهم است. ولی اصولش را بدانید و در آن حدی که نیاز هست. بهترین عملکرد را داشته باشید و فعالیت های غیر درسی را نیز از خود دریغ نکنید.



دانشجوی خوابگاهی بودن چه حس و چه مزایایی دارد؟



در ته ذهن من در دوران دبیرستان، خوابگاهی بودن همیشه برای من چیز جالبی بود و واقعا دلم می خواست که در شهر دیگری قبول بشوم و خوابگاهی باشم و اینکه خودم بتوانم در یک جایی دور از خانواده و مستقل زندگی کنم. برایم خیلی جالب بود. با اینکه اوایل، حس دلتنگی و اینا هست. ولی در کل، خاطرات شیرینی به همراه داشت. شاید یک دلیلش این بود که خیلی آدم وابسته به خانواده ای نبودم و یک آپشنی که خوابگاه را برایم جذاب می کرد. این بود که کل وقتم در اختیار خودم بود و کسی وقت من را جابجانی نکرد.



شیرین ترین خاطره خود را از دوران دانشجویی بفرمایید؟



شیرین ترین اوقاتی که من در دوران خوابگاه داشتم، مربوط به کلاس های تربیت بدنی بود که می رفتم. من کلاس های ژیمناستیک و سینکرونایز سه سال تقریبا مداوم می رفتم. مثلا ژیمناستیک رشته ای نبود که خواهان زیادی داشته باشه و من یادم می آید که حتی تعدادمان در کلاس به سه نفر می رسید؛ یعنی در دانشگاه شریف، با تقریبا هزار نفر ورودی، فقط سه نفر شرکت می کردند. این دوتا کلاس، جزو شیرین ترین خاطرات من بود که حتی به خاطرش از درس های اصلی هم غیبت می کردم.



برای ازدواج چه معیارهایی را خوب می دانید؟



به نظر من، اصلی ترین معیار برای هر فرد باید این باشد که طرف مقابل، هم عقیده و شبیه خودش باشد. شباهت، یک معیار اصلی است و در هر جهت هر قدر بیشتر شبیه هم باشند، ازدواج با مشکلات کمتر خواهند داشت. از بعد اخلاقیات اگر نگاه کنیم، هر چه اخلاقیات بالا باشد طرفین همدیگر را بهتر درک و صبوری می کنند. البته در معیارهایی مثل ظاهر، اقتصاد، توان علمی، شان اجتماعی و مسائل عقیدتی باید فرد شبیه به خود را انتخاب کنیم. نه اینکه از همه لحاظ از ما بیشتر یا کمتر باشد؛ بلکه هر دو طرف تا حد امکان از این معیارها تا حدودی یکسان برخوردار باشند و در سطح همدیگر باشند.



به غیر از درس، چه فعالیت های فرهنگی و ادبی... را داشتید و کدام را پیشنهاد می کنید؟



من در زمینه های فرهنگی و غیر درسی نسبتا آدم فعالی بودم؛ مثلا در نشریه ی قرآنی نقش و نشریه علمی مهندسی شیمی فعالیت داشتم و بارزتر از همه، در روزنامه شریف دانشگاه شریف هم فعالیت هم داشتم و حدود ۳ ترم عضو گروه خبر این روزنامه بودم. مدتی نیز، عضو شورای صنفی خوابگاه بودم و چون دوست داشتم از لحاظ عقیدتی، اطلاعاتم قوی باشد، در سال سوم کارشناسی، در حوزه دانشجویی ثبت نام کردم.



اگر سوالی در ذهنتان هست که ما مطرح نکردیم بفرمایید؟



دختران خوب من، بگذارید این سوال را با زبان محاوره و صمیمی پاسخ بگویم. قدر موقعیتی که هستید رو بدونید، افتخار کنید که به اینکه تو این نقطه قرار گرفتید و بدونید که از بین کلی آدم که دلشون میخواست دانشگاه تبریز قبول بشن، شما جزو اون افراد هستید. قدر این لحظات، قدر جوونی تون و رو بدونید و با عشق و علاقه سعی کنید این دوران زندگیتون رو طی کنید و به همه وظایقتون توی این مدت برسین. این وظایف دو دسته اند؛ یک سری وظایفی که در قبال دیگران دارین یعنی درس و دانشگاه و باعث نشه شما از خانواده غافل بشید. یک سری وظایف هم در قبال خودتون دارین که شما از تفریح و فعالیت یا بقیه مسائل زندگیتون عقب نمونید. کلا می خوام بگویم که قدر این بره رو بدونید که دسترسی تون به خیلی چیزا آسون هست و خیلی افراد در اطرافتون هستن که می تونن به شما در زمینه های مختلف کمک کنن؛ ولی وقتی دانشگاه تموم می شه، خیلی از فرصت های شما همزمان با دانشگاه از بین میره. پس، قدر این موقعیت رو بدونین، انشاالله که موفق باشین.



زیباترین جمله، متن و بیت شعری که معمولاً با خود زمزمه می‌کنید؟

لیلا زینال زاده 

خداوند را فراموش نکنیم.
مریم عبدی
دکترای ریاضی

گرچه من تجربه‌ای از نرسیدن‌ها
کوشش رود به دریا شدنش
می‌ارزد.
زهرامغانی
دکترای ژنتیک مولکولی

این نیز بگذرد.
محبوبه شمسی‌خراد
دکترای روانشناسی بالینی

زندگی با همین دیوانه بازی
هایش خوش است. پس
خوش باش.
یکی مثل خودتون

زده بان این جهان ما و منی ست
عاقبت این نردبان افتاد نیست
لاجرم آن کس که بالاتر نشست
استخوانش سخت تر خواهد شکست
فرزانه فاطمی
دکترای مدیریت راهبردی

شکرشکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که بنقاله می‌رود
نیلوفر روشن روان
دکترای زمین‌شناسی

غصه‌ی گذشته را نخور. فردا را
هم خدا می‌داند. امروزت را
بچسب.
حسنا حمیدفر
دانشجوی ادبیات فارسی

دختر بودن. لیاقت
می‌خواهد. پس ما لایق هستیم. عزیزم.
قدر لایق بودن را بدان. تو با ارزش
ترین خلقت آفرینشی. می‌فهمی!
با ارزش ترین
فاطمه احمدی
دانش‌آموخته دانشکده ریاضی

طنز شماره ۱۵

ال... الان ...
 حاء... حاء... حاضر... شم



گاهنامه
دخترانه
دانشجویی

طنز شماره ۲

ما دختری به عادت می‌کردیم که در بحث تمیزی اتاق داریم، نوع مشارکت است و اینکه چه کسی اتاق را تمیز کند و ظرف‌ها را بشوید!... بر این اساس، چون به توافق نمی‌رسیم، با همین همگی می‌آییم و چهار نفری می‌افتیم به جان اتاق. توی موضوع تمیزی، ما دختری به انرژی مضاعفی داریم که حتی با بلب هسته‌ای هم همیشه از بین برد. به آهنگ انگلیزی هم کنارش پخش می‌کنیم که انگار مثلاً داریم اتم کشف می‌کنیم و خیلی خیلی انرژی می‌خواد. هیچی دیگه... اتاق تر و تمیز مثل دسته گل می‌کنیم و جای تخت و یخچال را عوض می‌کنیم. ظرف‌های کثیف را می‌شوئیم و چون خیلی خسته شدیم به چایی دم می‌کنیم که مثلاً خستگی مون در بره. حالا، به چهار پنج نفر هم از در و همسایه جور می‌کنیم و دور هم چایی نوش جان می‌کنیم. این تازه، شروع به چالش بزرگی به نام شستن استکان هاست. آخه اونقدر خسته شدیم که دیگه نای شستن لیوان‌ها و ظرفای غدایی که خوردیم نیست. تا بعد دو ساعت دیگه، اتاق میشه همان اتاق قبلی با وسایل پخش و پلا و ظرفای نشسته و دوباره روز از نو روزی از نو...



طنز شماره ۳

وقتی هم هست که با شوق و ذوق، یک ظرف بزرگ به دست گرفتی (صرفاً برای گرفتن مقدار بیشتری غذا) و می‌خواهی بروی غذایت را از سلف بگیري حالا غذا چیه؟؟؟؟ با خوشحالی فراوان، تا اس کباب گوشتت!!!! الان رفتی کارت زدی و وقتی ظرف میدی، خانومه میگه دختری وقتی همتون تاس کباب گوشت زدید ایا نا می‌دونین دیگه این غذا چیه، این غذا همون یتیمچه‌ی خودمونه و اونجاست که می‌فهمی باید به روی خودت نیاری که نمی‌دونستی تاس کباب همون یتیمچه‌ی خودمونه...

طنز شماره ۴

زندگی خوابگاهی به مکان هست برای کشف استعداد های درخشان دانشجویی مثلاً به دوستی داریم که موقع چایی خوردن برای اینکه چایی زودتر سرد بشه نصف لیوان رو با چایی پر میکنه و نصف دیگه رو با آب

زندگی خوابگاهی

مریم رضایی

می خواد بخوابه؛ اینجاست که شاعر می فرماید: لیسانس میسانس و بیخیال.....
بهره برات از شبای جمعه خوابگاه بگم...
شبایی که دخترای خوابگاهی هوس آشپز شدن می زن به سرشون و هر کدوم شروع به غذا پختن می کنن. تا اینجای ماجرا همه چی خوبه و مشکلی نیست؛ ولی یهو بوی پیاز سوخته رو حس می کنی که با بوی سرویس بهداشتی ترکیب شده و اونجاست که حالت تهوع می گیری...
(اینو بیشتر دخترایی که اتاق شون بین آشپزخونه و سرویس بهداشتی هست، بیشتر درک می کنن.)

با همه ی این، داستان های خوابگاهی و زندگی دانشجویی یکی از بهترین دوران های زندگی دختر است. پس ازش لذت ببرین.

روزای اول خوابگاه هم خیلی خوبه و هم خیلی بد؛ خوبه، چون اولین باره تنهایی اومدی به شهر دیگه و با دخترای همسن و سالت زندگی می کنی و قراره روزای قشنگی رو تجربه کنی؛ بده، چون هنوز با خیلی چیزا آشنا نیستی و شاید هنوز هم با هم اتاقیات راحت و صمیمی نشدی.
توی خوابگاه همیشه منتظر یه اتفاق جدید و غافلگیر کننده هستی؛ مثلاً نصف شب صدای یه دختری رو می شنوی که توی راهر با صدای بلند داد میزنه: سارا.... آهای سارا..... فردا ظرفا نوبته تویه ها!!!!!!

یا مثلاً ظهر با کلی خستگی از راه رسیدی و می خوای یه چند دقیقه بخوابی تا چشمت گرم میشه یه دختری با صدای بلند تو راهرو داره می خونه من آمده ام وای وای، من آمده اممم..... (لطفاً با ریتم بخونین...)
و کسی هم به این فکر نمی کنه که شاید یه نفر، مثل تو از صبح کلاس داشته و

کریه می شنوین
چهره رنجه حال خود و سایرین از
تردد بی مورد خودداری فرمایید
بشکریه
سکین خوابگاه



سوسک خان!

عموماً، این آقا سوسکه، با اون هیکل ریز و میزش، برا خودش یه پادشاهیه که هیشکی جرعت نزدیک شدن بهش را به خودش نمیده. البته مادخترا، بیشتر از پسرانش می ترسیم. حالا حساب کن شب خوابیده باشی و وسط شب، یهو بیدار بشی و ببینی روی صورتت نشسته و داره برات بای بای می کنه.

آرررره، چشاتون روز بد نبینه. روز اوله اومدیم دانشگاه تبریز و چون تخت ها کم اومده، من بیچاره مجبور شدم، موقتی، روی زمین بخوابم. اونقدر خسته شده بودم که ندونستم کی خوابم برد. حدود ساعت ۴ صبح بود که حس کردم یکی داره بیدارم می کنه. اولش فکر کردم مامانم که میگه پاشو که صب شده و برو مدرسه. اما خواب و بیداره فهمیدم که دانشگاهم و مامانم نیس. چشامونیمه باز کردم، حس کردم یه چیز سیاه روی صورتم و داره بر و برنگام می کنه. یه ذره که دقیق شدم، دیدم یه سوسکهههههههه. فقط یادمه هرچی توان داشتم، همه ی توان و زورم را دادم به حنجره ام و یه جیغ بلند کشیدمممممممم که علاوه بر هم اتاقی هام، اتاق ها بغلی هم از خواب بیدار شدن و ریختن اتاقم. جالبه هرکی هم سوسک رو می دید، فرار می کرد.

خلاصه، چن نفری، با دمپایی و بالش و هرچی دستشون می رسید، حسابی از خجالت سوسکه در اومدیم و تا صب مگه خوابمون برد.....

یه دانشجوی دختر ترم اولی دانشگاه تبریز



هم اتاقی

مهدیه تکراری



همه چیز از اتاق کوچک اما حکایتی به اندازه های سال های شیرین زندگی شروع می شود؛ اتاقی که عشق، درس، مکتب را آمیخته به تجربه ها برایم بازگو می کند. خانه دوم من.

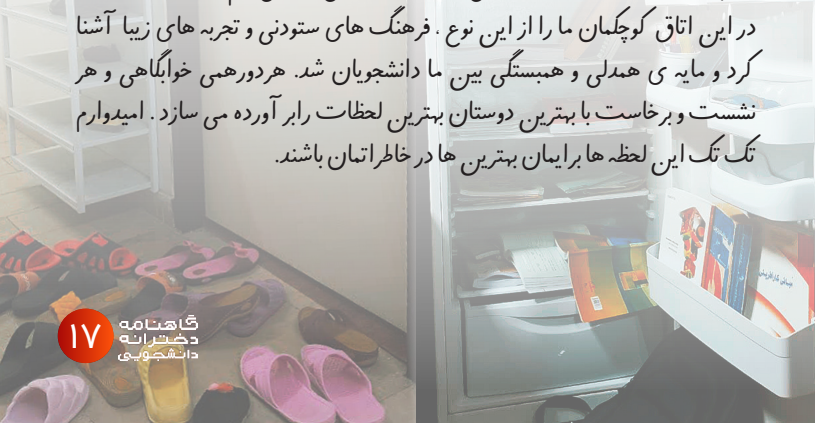
اتاقی است که با خانواده چهار نفره و تجهیزات کم و اما با کیفیت و شب نشینی های پر صفایی را در خود جای می دهد. مادر اتاقمان مادر، پدر، برادر و خواهر داریم. زندگی در این اتاق، هر اوقات تلخ را به شیرین تبدیل می سازد. با اینکه اتاق ما محدود است ولی از مکتب خانه گرفته تا آشپزخانه هم در این اتاق داریم. بالکن اتاق ما به سبب فضای زیبای کوه هاست. هنگامی که با صدای هشدار موبایل بیدار می شوم تاراهی درس و کلاس شویم پرده را کنار می کشیم و آفتاب، چهره ی زرین و طلایی خود را که در پشت کوه ها قایم کرده، برایمان آشکار می سازد. بالکن اتاق ما خیلی کوچک است. ولی زیبایی هایی که در وسعتش قرار گرفته توصیف ناکردنی است.

گلدان های کوچک شمعدانی، همچون چراغ قرمز در شب همراه با ستارگان، اتاق ما را روشن می کنند. صبح هایی که از خواب بیدار می شوم، چایی دم می کنیم و ظهر هایی که بوی قورمه سبزی اتاقمان، از دور به مشام می رسد. کتاب های گنجینه که در طبقه های کمدمان گذاشتیم کتابخانه بزرگ و عشق و محبت را در اتاق کوچک اما به اندازه دنیا را حس می کنیم.



چه زیباست که هر نفر از هم اتاقی ها از هر شهر های زیبای ایران زمین باشند و فرهنگ و عشق و محبت را از اقوام های مختلف ترک، کرد، فارس، لر، بلوچ و... دست به دست کرده و به پیشرفت سرزمینشان کمک می کنند. خدا را خیلی شکر می کنم

در این اتاق کوچکمان ما را از این نوع، فرهنگ های ستودنی و تجربه های زیبا آشنا کرد و مایه ی همدلی و همبستگی بین ما دانشجویان شد. هر دورهمی خوابگاهی و هر نشست و برخاست با بهترین دوستان بهترین لحظات را بر آورده می سازد. امیدوارم تک تک این لحظه ها برایمان بهترین ها در خاطر اتمان باشند.



صفحه عکس از دوربین شما



مریم رضایی ترم ۳ علوم تربیتی



مریم رضایی ترم ۳ علوم تربیتی



المیرا ابوطالبی و ند بیلانکوهی ترم ۵ دکترا ژنتیک مولکولی



پریسا اندیشه ترم ۳ زیست سلولی و مولکولی

صفحه طنز از نگاه دوربین شما



زینب حبیبی ترم ۳ علوم تربیتی



لیلا زینال زاده ترم ۳ بهداشت



زهرا زاری ترم ۳ علوم تربیتی



مهديه تكراري ترم ۳ اقتصاد

صفحه شعر

دور دست ها...

از دور دست ها صدای آشنایی می آید
صدایی ز جنس محبت و شادی
بوی دامنش همچنان می پیچد
در فضای باغ و بستان ها
دلی دارد به دلسوزی شمع
در فضای سرد و سوزان زمستان ها
چشم هایش مانند غزالان است
حرف هایش از جنس لطافت
هر چه گویم از لطفش
باز هم کم گفته ام

شاعر: زهرا عظیمی

دلنگ...

ای دل دلنگ خودم گوش کن
در قدح درد مرا نوش کن
یا من دیوانه پذیر باشو
یا من دیوانه فراموش کن
باغزل ناب و دل انگیز خود....
قلب مرا یکسره از هوش کن
آتش این سینه ی پر درد را
با دوسه لبخند، تو خاموش کن

از چه بگویم، تو تمام منی
حرف زیاد است فراموش کن

شاعر: یلانه رضائی رویندزق

باران...

بی قراری ام
نه از موج های پریشان است
نه از صدای بچه هایی که تمام کودکی
شان
روی ساحل من جا مانده
چشم هایم به آسمان است
و باران
سال هاست به من سری نمی زند
شور بختی ام بیشتر از همیشه است
از من تنها
نامی بر روی اطلس های بی جان جا
مانده روزی دریاچه بودم

شاعر: معصومه قوچخانی



دخترانه دانشجویی دانشگاه تبریز

عکس: زینب حبیبی نرم ۳ علوم تربیتی



